

## به مناسبت هجدهمین سالگرد کشتار سال ۶۷

### ژاله متین

گاهی، واقعیات پیرامون آدمی، ذهنی تر از دنیای تصورات وی می نماید، و پذیرش آن بسی دشوار تر از پذیرش اوهام ذهنی است.

گاهی، تحرکات جمعی دنیای بیرون را تنها انعکاسی تن سخت از یک تصویر دو بُعدی گنگ و بی جان در یک تابلو، می پنداری که گفتی، دستی پریشان و مالیخولیا زده بر آن نقش کرده است.

اما وقتی به عمق می روی و در لایه های پسین تصاویر دقیق می شوی، می بینی: آن که دچار اوهام بوده است، کسی جز تو نبوده است. در آن جا پیوندهای منطقی رنگ ها را می بینی که با چه مهارتی در هم بافته شده اند و سایه-روشن هایی ایجاد کرده اند که به خوبی نمایانگر ذهن خلاق صورتگر است.

حکایت نسل کشی سال ۶۷ از همین قسم است. جمهوری اسلامی یک دهه پس از استیلای سیاسی خویش و پیروزی بر انقلاب، چنان فجایعی آفرید که در مخیله آدمی نمی گنجید. او واقعیتهای ورائی تصور خلق کرد. او کینه ۱۴۰۰ ساله و فروخورده اسلام نسبت به بشریت را یکجا بر نسل زندانی ۶۷ پیاده کرد. قریب ۳۰ هزار زندانی در مرداد و شهریور آن سال به مسلخ فرستاده شدند. رژیم، دیوانه وار، پس از شکست مفتضح در جنگ با عراق، به جان زندانیان افتاد و تا می توانست در محاکمات لحظه یی حکم مرگ صادر کرد و تا آنجا که امکان داشت تیرباران کرد و به دار آویخت، و حتی فرصت شلیک تیر خلاص به اجساد نیمه جان نیز نیافت، و آنان را نیمه زنده در نعش کش ها تلتبار کرد و سپس در گورهای دستجمعی سرازیر نمود. وی حتی به اعدام های انفرادی اکتفا نکرد و در مواردی با انفجار بمب در بندها و زندان های مخروبه، ایشان را از پای در آورد.

زمانی، در رژیم پیشین، نسبتاً غریب می نمود اگر در تپه های اوین، زندانیان بطور دستجمعی به جوخه های مرگ سپرده می شدند. اما به یاد آر طنز تاریخ را که گیلانی، سلاخ نو آموز، از تهرانی، جلاد کهنه کار، پرسید: "چطور توانستید ۹ نفر را یکجا تیر باران کنید؟ آیا دلتان آمد؟!"

در آن روز تهرانی، لات و لمپن رژیم شاهی، شیوه های مختلف عمل را به گیلانی و اعوان و انصار او که یک شبه محاسن در آورده و مخرج عربی پیدا کرده بودند، و نیز به آدم های خرده پای فرمانبر هیولا-لات دیگر آموخت و نشان داد که چگونه میتوان شکار کرد، شکنجه نمود و سرانجام به جوخه های اعدام سپرد. او آموخت، و سپس در آتش آموخته سوخت.

جمهوری اسلامی که دیگر، ارگان های سرکوب خود را از تشکل همین هیولیات ها شکل داده بود، آنان را به جان مردم انداخت. هیولیات ها دیوانه وار در گنبد و کردستان و خوزستان و بلوچستان چندان دستگیر کردند و کشتند که در مقایسه، سرکوبگر پیشین بسی دموکرات جلوه کرد.

سال ۶۰ سالی بود که رژیم هیولیات، دیوانه وار و زخم خورده، همچون دیوی تنوره می کشید و طعمه می طلبید. زندان ها و خرده زندان ها در سراسر کشور مملو از مبارزین شد. هیولیات همچنان در کار شکار انسان ها بود و فضای رعب پی می افکند. سازمان ها و گروه های انقلابی کمونیست - که سرشتی ظلم ستیز دارند- یکی پس از دیگری در کام سیری ناپذیر وی نابود می شدند. هیولیات پس از بلعیدن آنان در کار ترمیم زخم های خود بود که در این هنگام مبارزین زندانی و خانواده های ایشان پس از شوک اولیه به خود آمدند و شیوه های مناسب مبارزه برگزیدند.

در سال ۶۵ در زندان های مختلف اعتصابات متعددی شکل گرفت. مادران زندانیان سیاسی نیز در بیرون با شهادت در مقابل رژیم ایستادند و رژیم را در موقعیت آچمز قرار دادند. رژیم اگر به سرکوب آنان، در ابعاد وسیع، مبادرت می کرد مشروعیت خود را در ابعاد گسترده تری از دست می داد، و اگر دست به سرکوب نمی زد، فریاد مادران هر چه بیشتر چهره هیولیات را نمایان می ساخت.

در این میان سال ۶۷ در رسید.

هیولیات در جنگ ۸ ساله با هیولاتی دیگر شکست خورد و جام زهر سر کشیده شد. نوار مرزی کشور در غرب توسط مجاهدین مورد یورش واقع شد. غافل از این که هیولیات منهزم را هنوز جانی در کالبد است. وی که از حمله به نوعی آگاه گردیده بود به پاخاست و با نیروی باقی مانده و خشمگین خود به طرفه العینی غانله را خاتمه داد و آن را مستمسک یورش های وحشیانه خود به مردم نمود. زندانیان، دم دست ترین انسان های هیولیات بودند. پس به جبران مافات مشیت بر سینه کوفت و هردود کشان و الله اکبر گویان راهی زندان های خویش شد. و در آن جا هر چه خواست کرد: تجاوز کرد، اعدام کرد، تیرباران کرد، کشت و کشت، و از کشته ها پشته ساخت تا مگر کیان سرمایه را در گوشه دیگری از خاک، در زیر عبای خویش، پا بر جا نگهدارد و ارکان آن را از آسیب انقلابات مصون دارد. این منطق سرمایه است.

و اکنون بازماندگان زخمی، آگاه تر و فشرده تر، در دور تازه بی، رژیم را به مصاف می طلبند.  
و این منطق "کار" است.